

چکیده

■ فرهنگستان های زبان، محصول رشد و تکامل اندیشه های ملی گرایانه و شکل گیری دولت نوین در اروپا، طی سده های هیجدهم و نوزدهم میلادی و پیدایش و حاکم شدن مقوله «زبان ملی» است. اما در ایران، فرهنگستان زبان فارسی به عنوان فرهنگستان زبان ملی ایران، بیش از آن که حاصل انتخاب و معرفی زبان فارسی به عنوان زبان ملی باشد، در اثر رواج سره نویسی افراطی عهد رضاشاه، پدید آمد که همواره یکی از نمودهای جدی ملی گرائی باستان گرا در حوزه زبان و ادب بوده است. البته پیشینه سره نویسی، به عهد مغولان هند و صفویان و خلق کتاب های مجعولی چون دساتیر به قلم زرتشتیان هند، و همچنین، سابقه تشکیل مجلسی برای لغت سازی و جلوگیری از بی نظمی در املاي کلمات، به عصر ناصرالدین شاه قاجار بازمی گردد. اما در اواخر دوران قاجار و عهد مشروطه، این رویه به یکی از دغدغه های جدی بخش عمده ای از منورالفکرهای باستان گرا تبدیل شد و میراث آن، به عهد پهلوی اول رسید. در دوران سلطنت رضاشاه و در فضای فرهنگی آن دوره - که ملی گرائی بر تمامی اصلاحات و فعالیت های اجتماعی و فرهنگی تسلط داشت - توجه به سره نویسی و پرهیز از کاربرد واژه های بیگانه خصوصاً کلمات عربی و ترکی، به شکل جدی تر و رسمی تری مورد توجه قرار گرفت و نابسامانی هائی که در این کار پدید آمد، باعث شد تا زمینه تشکیل يك مجمع علمی و در نهایت، فرهنگستان زبان فارسی، برای گزینش و ابداع واژگان فارسی به شکل صحیح، فراهم شود. در مقاله حاضر، روند این تحولات براساس منابع عهد پهلوی اول، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

کلیدواژه ها

فرهنگستان / رضا پهلوی ، شاه ایران ، ۱۲۵۷ - ۱۳۲۳ / سره نویسی / ملی گرائی (ناسیونالیسم) / باستان گرائی ادبی

تحقیقات تاریخی

فصلنامه گنجینه /سناد: سال بیستم، دفتر اول، بهار ۱۳۸۹، ۷۲-۵۸

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۸/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۳/۴

ملی‌گرایی، سره‌نویسی و شکل‌گیری فرهنگستان زبان فارسی در دوره پهلوی اول

دکتر علی محمد طرفداری^۱

مقدمه

به طور کلی، فرهنگستان‌های زبان، محصول رشد و تکامل اندیشه‌های ملی‌گرایانه و شکل‌گیری دولت نوین در اروپا، طی سده‌های هیجدهم و نوزدهم میلادی و پیدایش و حاکم شدن مقوله «زبان ملی» است. در واقع با شکل‌گیری مقوله‌های ملت و کشور و دولت نوین در اروپای آن عهد، مفاهیمی نظیر زبان ملی، سرود ملی، پرچم ملی و مانند این‌ها در سپهر سیاست و فرهنگ ملت‌ها و کشورهای نوین اروپا پدید آمد که در نتیجه آن، در غالب کشورهای اروپائی با مرزهای جدید امروزی، از میان زبان‌های گوناگون و بعضاً مختلف هر سرزمین، یک زبان به عنوان زبان ملی انتخاب و معرفی شد و به دنبال آن، فرهنگستان‌ها یا آکادمی‌هایی که در آن کشورها وجود داشت یا در اثر این تحولات شکل گرفت، در خدمت توسعه و بهبود و مطالعه زبان ملی هر کشور درآمد.

در طول سده نوزدهم میلادی، میراث این تحولات فکری و سیاسی اروپا و اندیشه ملی‌گرایی و مظاهر مختلف آن عمدتاً از طریق کشورهای اروپائی و امپراتوری عثمانی، و از دوره اول حکومت قاجار وارد ایران شد. طی دوره ناصری و بخصوص در دوره مشروطه، ملی‌گرایی و مظاهر و اشکال مختلف آن، بیش از پیش در ایران توسعه و استحکام یافت و میراث آن در وجوهی مشخص و قوام‌یافته، به دوره رضاشاه پهلوی رسید.

در دوران سلطنت رضاشاه، براساس سیاست‌های حکومت وی و تلاش برای ایجاد

۱. دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی و
عضو هیئت علمی بنیاد دایرة المعارف
اسلامی.

tarafdary@yahoo.com



دولت نوین، بسیاری از مفاهیم و مقوله‌های متعلق به دولت نوین نظیر پرچم و سرود و زبان ملی نیز، موضوعیت رسمی پیدا کرد. اما برخلاف اروپا، فرهنگستان زبان فارسی به عنوان فرهنگستان زبان ملی ایران، بیش از آن که حاصل انتخاب و معرفی زبان فارسی به عنوان زبان ملی باشد، در اثر سره نویسی به وجود آمد. درحقیقت، آنچه زمینه عملی شکل گیری فرهنگستان زبان فارسی را به وجود آورد، نه تأسیس آکادمی برای زبان ملی ایران، بلکه پدید آمدن روند سره نویسی افراطی در عهد رضاشاه بود که خود این امر یعنی سره نویسی نیز، همواره یکی از نمودهای جدی ملی‌گرائی باستانگرا در حوزه زبان و ادب فارسی بوده و هست.

سره نویسی و شکل گیری فرهنگستان زبان فارسی

همان طور که اشاره شد، توجه گسترده به زبان و ادب فارسی به عنوان زبان ملی ایران و کوشش برای کنار گذاشتن واژگان بیگانه (خصوصاً واژگان عربی) و سره‌نویسی، یکی از عمده‌ترین وجوه ملی‌گرائی باستان‌گرا و قوم‌گرای ایرانی در دوره معاصر به شمار می‌رود. البته پیشینه سره‌نویسی، به قرن‌های قبل و عهد مغولان هند و صفویان، و همچنین سابقه تشکیل مجلسی برای لغت‌سازی و جلوگیری از بی‌نظمی در املائی کلمات، به عهد ناصرالدین شاه قاجار بازمی‌گردد. (روستائی، ۱۳۸۵، ص ۷۶)

اما در اواخر دوران قاجار و عهد مشروطه، این رویه به یکی از دغدغه‌های جدی بخش عمده‌ای از منورالفکرهای ملی‌گرا و اسلام و عرب ستیز ایران تبدیل شد و میراث آن به دوره رضاشاه رسید. در دوران سلطنت رضاشاه و در فضای فرهنگی آن دوره - که باستان‌گرائی در قالب ملی‌گرائی بر تمامی اصلاحات و فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی چیرگی داشت، و رجال سیاسی و فرهنگی آن عهد، وسیعاً آن را به ذهن رضاشاه تلقین می‌کردند - توجه به باستان‌گرائی ادبی و به طور خاص سره‌نویسی و پرهیز از کاربرد واژه‌های بیگانه بویژه کلمات عربی و ترکی، به شکل جدی‌تر و رسمی‌تری مورد توجه قرار گرفت و نابسامانی‌هایی که در این کار پدید آمد، باعث شد تا زمینه تشکیل یک مجمع علمی برای گزینش و ابداع واژگان فارسی به شکل صحیح فراهم شود.

ابراهیم صفائی، درباره آغازگری این جنبش به دست رضاشاه در سال‌های وزارت جنگ و پیش از آغاز سلطنت، نوشته است: «رضاشاه، با هر نوع سلطه بیگانه در ایران مخالف بود؛ چنان‌که در حکم عمومی شماره یک دیماه ۲۴۸۰ شاهنشاهی/۱۳۰۰ شمسی، ارتش، برای نخستین بار بسیاری از واژه‌های بیگانه را از ارتش بیرون ریخت و واژه‌های فارسی یا متداول در فارسی را، به جای آن واژه‌ها برگزید.» (صفائی، بنیادهای ملی در



شهریاری رضاشاه کبیر، ۲۵۳۵، ص ۵۸)

ملک الشعراى بهار، از ادیبان و رجال سیاسى - فرهنگى مشهور آن عصر نیز، به همین موضوع اشاره داشته و آن را اقدامى در دنباله مبارزه رضاخان سردار سپه با بیگانگان و بیرون راندن اروپائیان از شهربانى معرفى کرده و نوشته است:

«و بالأخره [سردار سپه] به این کار یعنى اخراج بیگانگان اکتفا نکرد، بلکه بعدها به اخراج لغات بیگانه از فرنگى و ترکی و عربى نیز شدیداً اقدام کرده، کمیسیونى در وزارت جنگ از بعضى افراد متعصب تشکیل داد که به لغت فارسى سازی اقدام کنند و همین رفتار، موجب گردید که دولت مرحوم فروغى، به ایجاد فرهنگستان مبادرت ورزد، که لااقل حالا که کارى است و باید صورت پذیر گردد و لابد منه است، پس از طریق معقول تر و مناسب تری عمل شود.» (بهار، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۸۳)

منابع مربوط به این عصر، چگونگى تأسیس فرهنگستان را بدین صورت معرفى کرده اند که اقدام به تأسیس فرهنگستان، در سال ۱۳۱۴ و پس از بازگشت رضاشاه از سفر ترکیه و تأثیرپذیرى او از اقدامات ترک ها در زمینه تصفیة زبان، و نیز به دنبال جنبشى که در میان مقامات رسمى و محافل ادبى به قصد تصفیة زبان فارسى از کلمات بیگانه پدید آمده بود، صورت گرفت، و به دستور رضاشاه در اوایل سال ۱۳۱۴ بود که نخستین بار «فرهنگستان ایران» تشکیل شد و در همان ابتدای امر، اساسنامه آن در ۱۶ ماده، به تصویب هیئت وزیران رسید و کار خود را در پیرایش زبان فارسى آغاز کرد. نخستین رئیس آن، محمدعلی فروغى، نخست وزیر وقت بود که به فرمان رضاشاه در این سمت قرار گرفت و دیگر رئیسان بعدى آن نیز، به فرمان خود رضاشاه به این مقام منصوب شدند. (صفائى، رضاشاه کبیر در آینه خاطرات، ۲۵۳۵، ص ۲۳؛ صفائى، بنیادهای ملی در شهریاری رضاشاه کبیر، ۲۵۳۵، ص ۶۶)

گفتنى است که رجال سیاسى - فرهنگى آن دوره، همگى محمدعلی فروغى را پایه گذار این کار یعنى تأسیس فرهنگستان دانسته اند و معتقدند که به دلیل فقدان اسلوب مشخص در میان افراد مختلف و سوءاستفاده ها و افراطهاى که در کار واژه سازی و واژه گزینى صورت مى گرفت، فروغى با تأسیس این نهاد، درحقیقت خدمت بزرگى به فرهنگ و زبان فارسى انجام داد؛ چنان که علی اصغر حکمت، در ضمن خاطره ای در این باره گفته است:

«بعضى از مجامع، سعى مى کردند لغات خارجى مخصوصاً کلمات عربى را از السنه و مکاتبات رسمى برداشته و به جای آنها، لغات و واژه های غیرمأنوس باستانی بگذارند یا واژه تازه ای، بی اصل وضع کنند. بعضى دیگر هم که میل و نظر شاهنشاه را در این باره

۱. هرچند فروغى ظاهراً خود به این کارها عقیده نداشت، گفته اند وي همین که از جریان آگاه شد، این جمله را بر زبان آورد که: «عجب باد سفاهتى می وزد!» (آرین پور، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۹)؛ برای ملاحظه دیدگاه فروغى نسبت به فرهنگستان، بنگرید به: فروغى، محمدعلی (۱۳۵۴). پیام من به فرهنگستان. تهران: پیام.



دانسته بودند، به قصد استفاده شخصی و تقرب به مقامات عالیه، می‌کوشیدند که از این نهضت ملی به نفع خود بهره‌برداری کنند و به حدی راه افراط و مبالغه پیمودند که بیم آن می‌رفت بنای رفیع و عالیقدر زبان شیرین بیان فارسی - که از مفاخر این قوم و ملت است - واژگون شود و جلوگیری از تندروی‌های آن‌ها، اندک اندک مشکل گردید. حتا وقتی یکی از آن محافل که بعضی کلمات تازه وضع کرده و به عرض رسانیده بود، برای کلمه «امضا»، واژه «دستینه» را در ضمن تشریفات به دفتر مخصوص تقدیم و توسط مرحوم شکوه‌الملک به عرض رسانیدند، پادشاه بزرگ، این پیشنهاد و آن کلمه مجعول را نپسندیدند و فرمودند که وزارت معارف، در این باب با مسئولیت رسمی که دارد، باید که در این کلمات غیرمأنوس تجدیدنظر نماید و این بنده نویسنده [حکمت] - که در آن موقع متصدی وزارت معارف بودم - [...] برای جلوگیری از آن افراط‌کاری‌ها، مشغول کار شدم. در تاریخ اسفند ماه ۱۳۱۳ [...] به تمام وزارتخانه‌ها مراتب را اعلام داشتم و مخصوصاً تأکید کردم که [...] بایستی از هرگونه عجله و شتاب‌زدگی در تغییر و تبدیل کلمات و اصطلاحات خودداری کنند تا با مطالعه و تعمق خاص، وزارت معارف برحسب وظیفه اقدام نماید و اکنون در نظر دارد که انجمن مخصوصی، مرکب از دانشمندان و اهل ادب و تحقیق تشکیل دهد که موضوع را مورد بحث و شور قرار دهند [...] . این نویسنده، به حکم وظیفه، پیشنهاد خود را به عرض مبارک شاهنشاه رسانیده، مورد تصویب قرار گرفت که به تأسیس آن انجمن اقدام نماید. در همان حال [...]، به یاری و مساعدت آقای فروغی - که در آن وقت سمت ریاست دولت را داشتند - [...] . وزارت معارف، در اوایل ۱۳۱۴ ش. کارخانه لغت‌سازی آن اشخاص را متوقف ساخته و آن انجمن ادبی - که برحسب پیشنهاد این بنده، به نام «فرهنگستان» موسوم گردید - به صورت رسمی تشکیل یافت [...] . اولین جلسه فرهنگستان، در عمارت سابق مدرسه حقوق (لاله‌زار، کوچه اتابک)، در تاریخ خرداد ۱۳۱۴ در تحت ریاست خود مرحوم فروغی انعقاد یافت. لازم به ذکر نیست که تا چه پایه مرحوم فروغی برای تدوین اساسنامه و تنظیم مقررات و آئین‌نامه‌های مربوط به آن، تحمل زحمت و صرف وقت فرمود [...] .» (حکمت، ۲۵۳۵، صص ۲۳-۲۶).

همچنین حکمت، همین خاطره را با برخی جزئیات متفاوت، در جای دیگری هم یاد کرده است که جا دارد آن نیز در این جا آورده شود. زیرا جزئیات مذکور، برخی از وجوه دیگر اقدام به تأسیس فرهنگستان و نگاه رضاشاه را به سره نویسی، نشان می‌دهد:

«از اول نهضت مشروطیت، روی وطن‌پرستی و احساسات ملیت و ناسیونالیستی، یک توجه خاص به زبان فارسی می‌شد؛ حتا یک روزنامه‌هایی یادم هست به اسم ایران نو چاپ می‌شد که چند ستونش را فارسی صرف می‌نوشت، ولی این اقدامات صورت

منظمی نداشت. اعلا حضرت، همیشه می‌فرمودند، برای مؤسسات و اصطلاحات قدیم، یک اصطلاحات فارسی جدید وضع کنید (همان‌طور که ملت همسایه ما، ترکیه هم نسبت به زبان ترکی کرده)؛ اصطلاحات عربی را به صورت اصطلاحات فارسی درآورید. اول در این باب یک عده‌ای در وزارت جنگ پیشنهاد شدند. خدا بیامرزد میرزا ذبیح‌الله بهروز و چند نفر دیگر و ارباب کیخسرو [را]. این‌ها، یک لغاتی وضع می‌کردند [...] . بنده، گزارش به عرض رساندم [...] اجازه بفرمائید که یک جلسه‌ای تشکیل بدهیم به عنوان آکادمی و اسمش را پیشنهاد کردم که فرهنگستان بگذاریم، و در آن‌جا از روی دقت و بصیرت، با ملاحظه سوابق لغوی و تاریخی الفاظ، به جای واژه‌های ثقیل و نامطلوب، کلمات فارسی مطلوب گذاشته شود. مرحوم فروغی، با من کاملاً هم‌عقیده بود و از این لجام گسیختگی - که هر کس یک لغتی وضع می‌کرد - خوشنود نبود. ایشان، این پیشنهاد را به عرض رسانید و اجازه فرمودند و مجلسی فراهم کردیم به اسم فرهنگستان که در آن‌جا، سی نفر از استادان فاضل و لغت‌شناس و دانشمندان و همچنین، بعضی نظامی‌ها هم در آن شرکت کردند و یک سلسله لغات در فرهنگستان وضع شد برای تأسیسات و ادارات [...] . بعد هم برای شهرها و نقاط سرحدی - که به واسطه قرب جوار اسامی عربی یا ترکی داشتند - اسامی فارسی گذاشته شد؛ [...] . اعلا حضرت فقید هم، شخصاً این لغت‌ها را رسیدگی می‌کردند [...] و حتا بعضی از لغات [را] - که ترکیب عربی داشت - قبول می‌فرمودند و هیچ میل نداشتند که لغت‌های غلیظ گذاشته شود، لغت‌های عرب را نمی‌خواستند بکلی رفع کنند.» (صفائی، رضاشاه کبیر در آینه خاطرات، ۲۵۳۵، صص ۱۰۶-۱۰۸)

بواقع، هم افراط‌کاری‌ها و سوءاستفاده‌هایی که از گرایش رضاشاه به سره‌نویسی صورت گرفت، باعث شد تا ادبا و علمای آن عصر نظیر فروغی و حکمت، به فکر چاره بیفتند و با تأسیس یک مجمع علمی و ادبی، راه را بر تخریب‌های بی‌سرانجامی که از این طریق امکان داشت بر زبان فارسی وارد شود، ببندند، بخصوص که خود رضاشاه نیز با مشاهده برخی واژگان غریب و مجعول نوساخته، نسبت به این رویه، واکنش نشان داد و لذا برای جلوگیری از رواج چنان کلماتی، فرمان داد تا حتا واژه‌های مصوب فرهنگستان نیز پیش از ابلاغ به وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی، به نظر او برسند. صفائی، در این باره، البته با چاپلوسی رایج در عصر پهلوی، نوشته است:

«واژه‌های مصوب فرهنگستان، به نظر شاه می‌رسید و پس از توشیح، به وسیله بخشنامه از طریق نخست‌وزیری، به سازمان‌های دولتی رسانیده می‌شد. جالب این‌جاست که رضاشاه، گاه با راهنمایی ذوق سلیم، برخی از واژه‌های مصوب فرهنگستان را - که فاقد سادگی و زیبایی بود - رد می‌کرد و خود او بیش از هر کس در به کار بردن واژه‌های

مصوب فرهنگستان مراقبت داشت و اگر کسی از وزیران و مأموران بلندپایه دولتی - که با شاه رابطه مستقیم داشت - در گفتار یا نوشته خود واژه‌های مصوب فرهنگستان را رعایت نمی‌کرد، به او تذکر می‌داد.» (صفائی، بنیادهای ملی در شهریارى رضاشاه کبیر، ۲۵۳۵، ص ۶۷)

همچنین علی‌اصغر حکمت، در ادامه خاطرات خود، در مورد علاقه رضاشاه به زبان فارسی و اصرار او بر استفاده از واژگان فارسی - که ناشی از رهنمود روشن‌فکران آن عهد به قوم‌گرائی و فارس‌گرائی تحت عنوان ملی‌گرائی بود - آورده است:

«ایشان [رضاشاه]، به زبان فارسی تا آن درجه علاقه‌مند بودند که وقتی در حین عبور از خیابان‌ها متوجه شدند که در بعضی از مغازه‌ها و مؤسسات برای خود اسامی از لغت‌های بیگانگان (فرانسوی، انگلیسی، روسی و آلمانی) اختیار کرده‌اند، نویسنده یاد دارد که به موجب یک حکم کتبی، استعمال این‌گونه اسامی را قدغن فرمودند و زمستان ۱۳۱۶ شهربانی طهران، مأمور شد خیابان‌ها را از این‌گونه تابلوها، پاک و مصفا سازد و نیز فرهنگستان ایران را مأمور کردند که اسامی شهرها و قصبات ایران [را] خصوصاً در آذربایجان و خوزستان و گرگان - که غالباً یادگار زمان و حکومت عرب‌ها و ترک‌ها بود - به نام‌های فارسی زیبا تبدیل کنند. اینک آن اماکن، با نام‌های فارسی خالص زبانزد خاص و عام است.» (حکمت، ۲۵۳۵، ص ۱۴۶)

و در توجیه این تصمیم آورده است:

«ایشان [رضاشاه]، اصل آزادی عقیده را محترم می‌شمردند، ولی از طرف دیگر نسبت به فرهنگ ملی و حکومت ملی که علاقه اساسی داشتند و بر آن بودند که ایرانیان باید همه، دارای یک زبان و خط و یک فرهنگ، حتا یک لباس باشند و در برابر قانون، همه متساوی و برابر، و فرقی بین مسلمان و غیرمسلمان در میان نگذارند و در میزان مالیات‌های عمومی و خدمت نظام عمومی و سایر امور اجتماعی هم یکسان باشند. وحدت کلمه و کلام به طور کامل در همه نواحی از مرکز پایتخت تا آخرین نقطه مرزی، وجهه همت ایشان بود و با رعایت این اصل استوار بود که فرهنگستان ایران، مأمور شد برای شهرها و قصبات ایران - که اسامی غلیظ ترکی و عربی داشت - با نام‌های لطیف فارسی تبدیل کنند.» (حکمت، ۲۵۳۵، صص ۲۳۶-۲۳۷)

نسبت به عملکرد فرهنگستان و اصرار رضاشاه بر کاربرد لغات فارسی، قضاوت‌های متعدد و بعضاً مختلفی در همان سال‌ها مطرح شد. اما رجال سیاسی - فرهنگی آن عهد، عمدتاً آن را اقدامی در مجموع مثبت و مفید و مؤثر ارزیابی کردند؛ چنان‌که ملک‌الشعراى بهار، به عنوان ادیبی صاحب‌نام - که خود به طور گسترده تحت تأثیر ملی‌گرائی رضاشاهی قرار داشته - در مورد اقدام رضاشاه در این باره نوشته است:

«داستان‌هایی از تعصب ضدلغات [غیرفارسی] نیز از سردار سپه نقل می‌کنند که شنیدنی است [...] اما] انصاف باید داد که هر چند این تعصب‌ها در مرحله افراط قرار داشته است، خاصه در مورد لغات خیلی سخت گرفته و تند رفتند. اما همین عمل، با واکنشی که تندروی‌ها را تعدیل کند، سر و صورت خوبی به ادبیات، خاصه نثر فارسی بخشیده است که بعد از مقایسه با نثر بیست سال قبل، اثر آن را می‌توان دید.» (بهار، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۸۴)

همچنین، منابع تاریخ‌نگاری رسمی و تبلیغاتی عهد پهلوی نیز، اقدام رضاشاه را در تأسیس فرهنگستان و تصفیۀ زبان فارسی از کلمات بیگانه، از زمرۀ اصلاحات مهم فرهنگی این عصر معرفی کرده و آن را گامی مهم و اساسی در تقویت روح ملیت دانسته‌اند. برای نمونه، سعید نفیسی در کتاب تاریخ شهریار شاهنشاه رضاشاه پهلوی، در این خصوص همراه با تخریب متعصبانه دوره قاجاریه، چنین آورده است:

«دیگر از اصلاحات مهمی که درین زمینه صورت گرفت، تصفیۀ زبان فارسی از کلمات و الفاظ و ترکیبات ناملازم و ناگوار زبان‌های بیگانه و تأسیس فرهنگستان ایران، برای این کار و اقداماتی بود که درین دوره، درین راه به عمل آمد. تردیدی نیست که زبان، یکی از آثار عمده ملیت هر قومی است و باید نماینده روح ملی آن مردم و مهیج و مسبب این روح باشد. چنان که در تاریخ هزار ساله گذشته ایران، هرگاه که روح ملی در کشور بیدار شده و نیرو گرفته است، بزرگان ایران یکی از مهم‌ترین چاره‌جوئی‌ها را برای نافرمانی از بیگانگان، ترویج زبان و ادبیات و تصفیۀ زبان دانسته‌اند. دانشمندان بزرگ ما - که روح ایرانی نیرومند داشته‌اند - تنها به نوشتن کتاب‌های مخصوص برای این که ازین کار پشتیبانی کرده باشند، قناعت نکرده‌اند، بلکه [تلاش] جدی در ساختن اصطلاحات و بی‌نیاز کردن زبان از کلمات و ترکیبات زبان‌های بیگانه داشته‌اند [...] از طرف دیگر، در مدت دویست سال گذشته و مخصوصاً در سی سال پایان دوره قاجارها، زبان فارسی بسیار تباه و فاسد شده بود و به همین جهت، روح ادبی آن تنزل کرده و ضعیف‌تر از هر زمانی شده بود. از طرف دیگر، علوم جدیدی در تمدن امروز پیدا شده بود که برای هیچیک از آن‌ها اصطلاحاتی در زبان فارسی نبود و ممکن نبود با نداشتن آن اصطلاحات، آن علوم را به زبان فارسی تدریس کنند و یا تألیف کنند. ناچار [وضع] یک سلسله اصطلاحات مهم، ضرورت کامل داشت. قهراً این وضع، ایجاب می‌کرد که به اصلاحات مهم و کارهای عمده در زبان فارسی آغاز کنند که خود زمینه یک سلسله اقدامات اساسی باشد و این آرزوی هزار ساله دانشمندان ایران، برآورده شود. این مشکل بزرگ ملیت ایران به فرهنگستان ایران - که درین دوره برای این مقصود عالی تشکیل یافت - سپرده شد

و به زودی نتایج مهم آن در زبان فارسی پدید آمد و مردم باذوق ایران نیز، راهنمائی‌های حکیمانه فرهنگستان ایران را، با کمال آسانی و خوشروئی پذیرفتند و نتایج این کار بزرگ، در زبان فارسی محسوس شد.» (نفیسی، ۱۳۴۴، ص ۹۹)

اما ارزیابی محققان مستقل دهه های بعد از کارنامه فرهنگستان، تا اندازه ای متفاوت است. به عنوان نمونه، یحیی آرین پور در مورد کارکرد فرهنگستان در دوره رضاشاه، معتقد است که: «اما فرهنگستان یا آکادمی زبان و ادبیات هم [...]، اگر چه توانست زمام کار را از دست دیگران به درآورده، این خدمت را که عبارت از منع رواج هزاران لغت مجعول و بی اساس بود، انجام دهد، ولی خود نیز از منظوری که داشت، به دور افتاد و خود را در عمل مجبور دید که قسمت عمده اوقات خود را صرف یکی از وظایف فرعی، یعنی انتخاب معادل‌ها برای لغات خارجی بکند؛ و خلاصه، کاری جز این نکرد که کلمات عربی و ترکی و اروپائی را بردارد و کلمات فارسی به جای آن‌ها برگزیند؛ و در تمام مدتی که بود، پیایی لغت می ساخت و دستور استعمال آن‌ها را به مراکز دولتی می داد؛ ولی در این کار هم توفیق نیافت. زیرا نه تنها بعضی از لغاتی را که بحق مورد اعتراض بود، تجویز و رواج داد، بلکه موارد و طرز استعمال لغات را هم به درستی و با امثله و شواهد روشن نکرد و نتیجه، آن شد که هر کس آن‌ها را چنان که خود فهمیده بود در منشآت خصوصی و اداری به کار برد، و بدین قرار مثلاً وکلا و قضات، کلمات دادگاه، دادرسی، دادخواه، دادخوانده، دادخواست، دادستان، دادیار، دادرسی و دادنامه را - که همه از یک ریشه گرفته شده و بعضی از آن‌ها بسیار غلط و نابجا بود - به صورت زننده و ناهمواری در لوایح و احکام پشت سرهم قطار کردند و رؤسای ادارات، به «اندام‌های خود آموزش لازم دادند» و یکی از رؤسای دارائی، فلان ملک خالصه یا محصول و درآمد آن را «بایگانی کرد» و «حضرت اجل»‌ها در مقام تجلیل بیش تر، «جناب تیمسار» شدند. اشتباه عمده فرهنگستان، در این بود که پیش از برقرار کردن اصول و قواعد زبان و دادن دستور کلی، به انتخاب کلمات دست زد. کار لغت سازی فرهنگستان، به جایی کشید که ارباب قلم از آن بیرازی نمودند. چنان که فرج الله بهرامی (دبیر اعظم) نوشت: نویسندگان ما - که جمال لغت و زیبایی کلام را از سعدی و حافظ به میراث دارند - اگر در نوشته های خود از استعمال بعضی از لغات فرهنگستان خودداری نمایند، پشیمان نخواهند شد.» (آرین پور، ۱۳۷۴، ج ۳، صص ۲۰-۲۱)

در این میان، نویسندگان چپ مارکسیست دهه‌های بعد هم - که اساساً بر حسب فلسفه فکری خود با ناسیونالیسم چندان میانه ای ندارند و عمدتاً جهان‌نگرند - با انتساب روشنفکران سره خواه به بخش ارتجاعی جامعه به سیاق تحلیل‌های طبقاتی خود، جریان

سره‌نویسی را از این زاویه نقد و رد کرده‌اند که یک نمونه صریح آن، نقد باقر مؤمنی در باب سره‌نویسی در کتاب *ایران در آستانه انقلاب مشروطیت و ادبیات مشروطه*، است:

«ولی در مسئله زبان در ادبیات مشروطه، به یک بیماری - که از همان روزهای اول سرکوب شد و شیوع پیدا نکرد - باید اشاره بکنیم. این بیماری، «پارسی سره‌نویسی» یا به قولی، «پارسی بیغش» نویسی بود. این بیماری، ظاهراً می‌توانست یکی از عوارض ناسیونالیسم ایرانی در برابر عرب معرفی شود [...] ولی حتی یکی از ناسیونالیست‌ترین متفکران این زمان، یعنی میرزا آقاخان کرمانی هم، به قول فریدون آدمیت، آن را «کار خنک و لغوی» دانست؛ برای این‌که این زبان، میان متفکر و توده‌های انقلابی فاصله‌ای عمیق می‌انداخت. فارسی سره‌نویسی، از مدتی قبل به عنوان یکی از تفنن‌های نویسندگان بی‌درد و غم شروع شده بود، ولی در این زمان، به پناهگاه و اماندگان دنیای کهن تبدیل شد. گروهی از روشنفکران بودند که موضع اجتماعیشان در حال متلاشی شدن بود. آن‌ها، این را بخوبی حس می‌کردند و می‌کوشیدند تا دستاویزی برای ادامه حیات گروه اجتماعی خودشان پیدا بکنند. آن‌ها، روشنفکران وابسته به گروه‌های رشد‌یابنده یا توده‌های انقلابی نبودند. به همین دلیل هم، نمی‌توانستند به آینده دل ببندند و به انقلابی که می‌رفت سربلند کنند، تکیه کنند. پس به گذشته چنگ می‌زدند و در جست‌وجوی دستاویزی برای توجیه حیات متزلزل خودشان، به ایران باستان پناه می‌بردند. «پارسی سره»، در حقیقت برای آن‌ها یک دستاویز بود. نمونه این آدم‌ها، جلال‌الدین میرزا، یکی از ده‌ها پسر فتحعلی‌شاه قاجار بود که نه می‌توانست امیدی به جاه و جلال پدری داشته باشد، و نه می‌توانست خودش را به دامن بورژوازی نورسیده یا بدتر از آن، مردم کوچک و بازار بیندازد. این بود که در عصر جوشش توده‌ها، «نامه خسروان» کهن را به زبان پارسی به اصطلاح بی‌غش، سرهم می‌کرد. نمونه دیگر، مانکجی نام زرتشتی پارسی بود که به گسترش دین نیاکان دلخوش کرده بود و حال آن‌که، آن‌طور که آخوندزاده می‌گفت: «شما از بابت دین و دولت خودتان، عمر خودتان را به آخر رسانیده اید.» (مؤمنی، ۲۵۳۷، صص ۱۴۴-۱۴۵)

این نکته نیز شایان‌گفتن است که در دوره رضاشاه و حتی قبل از آن، زرتشتیان ایران همچون پارسیان هند، به طور طبیعی جزو نخستین بانیان باستان‌گرائی و سره‌نویسی و توجه به پرهیز از کاربرد واژگان بیگانه، خصوصاً لغات عربی و ترکی در زبان فارسی بودند. این اقدام آنان، از عهد بابریان هند و خلق کتاب *مجمعول دستاویز* و آثار ساختگی دیگری همچون *دبستان‌المدهب* در هندوستان سابقه داشت و در دوران قاجار و بویژه عصر مشروطه، با بهره‌گیری از حمایت و نفوذ استعمار انگلستان و فضای سیاسی باز نوپدید عصر مشروطه، به اوج خود رسید.

در دوران سلطنت رضاشاه، باتوجه به علاقه‌ای که رضاشاه نسبت به زرتشتیان ابراز می‌کرد^۱ و علت آن، ناسیونالیسمی بود که رجال فرهنگی آن عهد در قالب باستان‌گرایی افراطی به وی تلقین کرده بودند، و نیز علاقه شدیدی که متقابلاً زرتشتیان نسبت به پهلوی اول ابراز می‌کردند^۲، و همچنین آزادی عملی که رضاشاه در نتیجه اسلام‌ستیزی به زرتشتیان و دیگر اقلیت‌های مذهبی داده بود، طبعاً فرصت خوبی برای بزرگان زرتشتی فراهم آمد تا تحت عنوان علائق ناسیونالیستی و میهن‌پرستانه، حذف میراث واژگانی فرهنگ اسلامی - عربی رایج در ایران را، از این طریق دنبال کنند. از جمله این افراد، ارباب کیخسرو و شاهرخ، از رجال زرتشتی صاحب‌نام آن دوره بود که در خاطراتش، ضمن اشاره به این موضوع، خود را نیز از جمله نخستین بنیان‌سره‌نویسی در نشریات ایران معرفی کرده است.

(شاهرخ، ۱۳۸۲، صص ۴۵-۴۷)

درخور یادآوری است که انگیزه اصلی زرتشتیان از روی آوردن به سره‌نویسی باستان‌گرایی و کنار زدن مظاهر فرهنگ و تمدن اسلامی - عربی و ترکی، باورداشت داده‌های تاریخی مربوط به پیشینه این آئین در ایران باستان بود که آن‌ها، به طور جدی داده‌های مزبور را پذیرفته بودند و بعلاوه، جریان‌هایی همچون خاورشناسی و گرایش شدید و هدفمند خاور شناسان و ایران شناسان غربی به آئین زرتشت در دوران قاجار و پهلوی^۳، باورهای آنان را شدت می‌بخشید.

درحقیقت، زرتشتیان و نیز روشنفکران آن دوران، تحت‌تأثیر القاءات شرق شناسان، بنیان ملیت ایرانی را تنها در نژاد آریائی و سلسله‌های پادشاهی ایران باستان می‌شمردند و آئین زرتشت و زبان فارسی را، میراث ملی عهد سلسله‌های هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان و رکن ملیت ایرانی می‌دانستند و در مقابل، زبان عرب و آئین اسلام را، زبان و دین تحمیلی و بیگانه به شمار می‌آوردند و از این رو، وسیعاً می‌کوشیدند تا با بیرون راندن مظاهر فرهنگ عربی - اسلامی، فرهنگ ملی متناسب به دوران ایران باستان را احیا کنند. در حالی که امروزه به واسطه کشفیات باستان‌شناختی گسترده در ایران و شرق میانه، بخوبی می‌دانیم از یک سو، قدمت تمدن‌های باستانی و درخشان ایران از عهد هخامنشیان بسیار کهن‌تر است و به عنوان مثال، آثار تمدن و امپراتوری تقریباً ناشناخته عیلام، خود از پیشینه‌ای فرهنگی و تمدنی بسیار پر بار و دیرین حکایت می‌کند. لذا دیگر نمی‌توان نژاد آریائی ساخته استعمار انگلستان را در هند و سلسله‌های هخامنشی، اشکانی و ساسانی، نماد صرف ملیت ایرانی گرفت. از سوی دیگر، بسیاری از دستاوردهای مدنی برجسته تمدن و فرهنگ ایرانی، متعلق به فرهنگ و تمدن عربی و اسلامی و نیز سلسله‌های بظاهر بیگانه و غیر آریائی ایران بعد از اسلام است. بنابراین، به رغم دنباله داشتن این قبیل فعالیت

۱. برای نمونه، بنگرید به: آپرملو، ۱۳۸۰، ص ۳۱۲.
۲. برای نمونه، بنگرید به: اشیدری، جهان‌گیر (۲۵۳۶). *اعلا حضرت رضاشاه کبیر در آینه زمان*. تهران: از انتشارات ماهنامه هوست؛ امیرطهماسب، عبدالله (۲۵۳۵). *تاریخ شاهنشاهی اعلا حضرت رضاشاه کبیر*. تهران: دانشگاه تهران.
۳. برای نمونه، بنگرید به: جکسن، آبراهام (۱۳۸۳). *سفرنامه جکسن*. (منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، مترجمان). تهران: علمی و فرهنگی.



های زرتشتیان و برخی از روشنفکران باستان‌گرای دوران بعد و زمانه کنونی، اصرار بر سره‌نویسی تحت عنوان ملی‌گرائی، نه تنها نشان‌دهنده تعصبی بی‌بنیان و قوم‌پرستانه است، بلکه از ناآگاهی پیروان آن از بنیان زبان‌های فارسی و عربی و ترکی و سیر تاریخی واقعی فرهنگ و تمدن کهن و درخشان ملت‌های ایران و سایر سرزمین‌های شرق میانه، حکایت می‌کند.

به هر حال، جریان سره‌نویسی و بخصوص افراط‌های آن، از همان زمان رضاشاه و نیز دوره‌های بعد، با مخالفت بسیاری از ادیبان و صاحب‌نظران برجسته و مشهور، مواجه شد. زیرا این گروه از استادان فن، بیرون راندن تمام و کمال لغات عربی را از زبان فارسی تحت عنوان واژگان بیگانه، عامل تشدید ضعف لغوی و نابودی ذخایر معنوی کهن آن می‌دانستند. از جمله این افراد، سیدحسن تقی‌زاده بود که در همان سال نخست فعالیت فرهنگستان (۱۳۱۴) به درخواست علی اصغر حکمت، وزیر معارف وقت، مقاله‌ای در نقد عملکرد ناصواب فرهنگستان و دخالت‌های ناپسند رضاشاه در کار آن نوشت که زمینه خشم شدید رضاشاه را نسبت به وی فراهم آورد و باعث شد که او از ترس جان، مادامی که رضاشاه بر مصدر قدرت بود، به ایران بازنگردد. تقی‌زاده خود، در این باره چنین نوشته است:

«آقای حکمت - که وزیر معارف بود - مجله‌ای تأسیس کرده بود به نام مجله‌تعلیم و تربیت و نسبت به آن خیلی شوق داشت. من وقتی در پاریس بودم، مرتب به من کاغذ می‌نوشت که یک مقاله برای ما بنویسید. من هم یک مقاله نوشتم. خیلی خوشحال شد و آن را چاپ کرد و از من خیلی تشکر کرد [...] آن وقت یک کاغذ دیگری نوشته، گفته بود [...] خواهش دارم باز یکی بنویسید. من این دفعه یکی نوشتم [...] آن را برضد فرهنگستان - که لغت تازه می‌ساختند - نوشتم. گفتم این کار بی‌خود است و فارسی را خراب می‌کنند. آن جا یک چیزی هم نوشتم که حکم شده، این عبارات و لغات را استعمال نکنند. می‌گفتند، به تصویب همایونی رسیده. [...] من در آن مقاله نوشته بودم، این، کار اهل علم است که از این مقوله بصیرتی داشته باشند و این، با حکم و این‌ها نمی‌شود. گفتم که از قدیم گفته‌اند که شمشیر، در کار قلم نباید مداخله کند. آقای حکمت، این مقاله را چاپ کرده بود. درین کار در طهران دودستگی بود. بعضی‌ها همان عقیده مرا داشتند. می‌گفتند این لغت‌سازی، بی‌معنی و نامربوط است. بعضی‌ها خود آن لغت‌سازها بودند. رضاشاه مجله خوان نبود. مجله و این‌ها دستش نمی‌آمد. ظاهراً روزنامه‌های روزانه را می‌خواند. آن‌ها که برضد هم می‌نوشتند و ضد لغات جدید بودند، برای کمک به خودشان مقاله‌ها را از آن مجله‌تعلیم و تربیت برداشته و در روزنامه‌اطلاعات، در مقابل مدعی‌های خودشان

چاپ کرده بودند. آن وقت مقاله من به او رسیده و یک مرتبه دیگر آتش گرفت [...] در آن وقت آن قدر بی عقلی بود که کار و بار با نظمی جاری می شد. من که در رم بودم، یک مرتبه تمام روزنامه ها شروع کردند و همه برضد من می نوشتند [...] اگر حکمت در طهران بود - برای کاری رفته بود مسکو - ممکن بود کتک بخورد. چند نفر زیر دست او من جمله آقای رعدی و غیره را گرفتند، حبس کردند. آقای حکمت جانی به در برد. چون مسافرت او طول کشید، از یاد رضاشاه رفته بود.» (تقی زاده، ۱۳۷۲، صص ۲۵۶-۲۵۷)

به دنبال این امر، به فرمان رضاشاه تمام آن شماره‌های مجله تعلیم و تربیت را جمع کرده و با جایگزین کردن مقاله ای دیگر در جای آن، مجدداً همراه با شماره ششم مجله منتشر کردند (افشار، ۱۳۷۲، پاورقی ص ۲۵۷؛ آرین پور، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۲). مجتبی مینوی نیز، به عنوان یکی از نزدیکان تقی زاده و از ادبای صاحب‌نام، ضمن نقل مفصل گفت و گوهای خود و برخی از دوستانش با وی درباره سره نویسی و فارسی فصیح و بایدها و نبایدهای آن، صحبت ها و استدلال‌های تقی زاده^۱ را در نقد سره نگاری هم مفصلاً ذکر کرده است (مینوی، ۱۳۶۷، صص ۴۷۶-۴۹۳)؛ ضمن آن که خود او نیز از منتقدان سره نویسی بوده و آن را «انشائی مصنوعی و بی مزه به نام پارسی سره» می خواند. (مینوی، ۱۳۶۷، ص ۴۷۵)

در دهه های بعد هم، بسیاری از ادیبان و محققان زبان و متون کهن فارسی، روند سره نویسی را مورد انتقادهای تند و صریح قرار داده اند. از جمله این اشخاص، عباس اقبال آشتیانی است که در این باره، زیر عنوان «فارسی ساختگی»، چنین گفته است:

«کسانی که خداوند خمیره وجود ایشان را به آب لطف ذوق و صفای قریحه، سرشته و با اعطای این لطیفه غیبی به مقام جلیل پرستندگی مظاهر جمال و کمال ارتقا داده و از سایر اجناس مردم ممیزشان کرده است، هرگاه که به نمونه ای از کلام فصیح و بلیغ فارسی از جنس کلام امثال فردوسی و سعدی و قائم مقام و نظایر ایشان برمی خورند، آن را که نهاده خرد روشن بین این اساتید و رشته زبان شیوای ایشان و بافته دست هنرمندان است، در حکم حله ای می یابند، زیبا و منقش که در مقابل جمال هیئت آن، مجذوب و فریفته می مانند [...] ادبیات فارسی، از این گونه حله های دلآویز زرتار بسیار دارد که هر یک از آن ها، با آن که نکبت ادوار و کج ذوقی مشتی خودخواه، گرد بی اعتنائی بر چهره آن ها افشانده است، هم امروز اگر دست قابلی رخساره آن ها را از پس نقاب فراموشی بیرون آرد و در دسترس ارباب ذوق گذارد، همان طراوت و دل انگیزی قدیم را - که معرف شاهکارهای جاوید است - همچنان متضمن است [...] معاصرین ناخلف ما، تنها به این اکتفا نکرده اند که این جنس منسوجات و منقوشات زیبا را - که گرانبهاترین یادگار اجداد

۱. برای ملاحظه تفصیلی نظرات تقی زاده درباره سره نویسی و چگونگی آن و نیز تغییر برخی از نظراتش، بنگرید به: تقی زاده، حسن (۱۳۲۰). جنبش ملی ادبی. تهران: چاپخانه ارمغان؛ همو (۱۳۲۶). لزوم حفظ فارسی صحیح. تهران: شرکت سهامی چاپ.



هنرمند ما و مابه‌الامتیاز شخصیت و قومیت ملت ایرانی است - در بوته فراموشی و بی‌اعتنائی بیندازند، بلکه از ایشان جماعتی که به تشخیص شخصی، سبک نگارش ساختگی خود را میزان صحیح فصاحت فارسی می‌دانند و یا مدعی آموختن انشای نوینی از فارسی به جوانان نوس‌اند، با دست‌های خشن لرزان به نام اصلاح فارسی، چهره نازک ساخته‌های مرغوب قدما را می‌خرانند [...] . گروهی دیگر با قلمتراش بی‌انصافی، نقوش و الوان روحبخش قدما را می‌سترند و به نام «پارسی سره» با قلم‌رنگ رنگ کاران، دوده‌رسوائی بر جمال فارسی - که دست ماهرترین مشاطگان شاهد زیبایی، یعنی سعدی آن را لایق عروج بر عالی‌ترین مدارج جلوه و جلال کرده - می‌کشند [...] . دیگری با وسه ساخت مؤلفین «دساتیر» و «بروز نگارش پارسی»، عروس بدیع‌الجمال فارسی را نابینا کرده، قصد آن دارد که او را به چنین هیئتی عصاکش مریدان کوردل خود قرار دهد [...] . کسانی که امروزه به یکی از اقسام فارسی ساختگی که هیچ جانوری نه در این دوره به آن سخن می‌گوید و نه در هیچیک از قرون ماضیه به آن تکلم می‌کرده، یا مطلب می‌نوشته، انشای مطلب می‌کنند، درست نمی‌فهمم که رسیدن به چه غرضی را مطلوب خود قرار داده اند [...] ؟ گویا غرض آقایانی که زحمت «پارسی سره» نوشتن را تحمیل خود می‌کنند، آن است که به زبانی انشای مطلب کنند که از عناصر بیگانه خالی و مبرا باشد و در این خط غلط، بیش از همه به تقلید بعضی پارسیان [زرتشتیان] کج فهم - که با عرب کینه دیرینه دارند - با لغات عربی دشمنی می‌ورزند، و به خیال خود می‌خواهند با این حرکت ناممکن، انتقام شکست‌های قادسیه، جولولا و نه‌اوند را از تازیان بکشند. اگر ممکن است که این شکست‌ها را امروز به فتح مبدل ساخت و گفت دولت ساسانی هنوز منقرض نشده، احیای فارسی قدیم - که البته چیزی غیر از «پارسی سره» آقایان بوده است - نیز امکان دارد.» (اقبال، ۱۳۶۹، صص ۵۰۸-۵۱۶)

به این ترتیب، از زمان رواج گسترده سره‌نویسی عهد رضاشاه - که تا زمانه حاضر نیز همواره آن را افرادی خاص و زرتشتیان و بویژه روشنفکران ضدعرب و اسلام کمابیش ادامه داده‌اند - بسیاری از ادیبان و محققان اندیشمند - که از تعصبات ضدعربی و باستان و فارس‌گرایانه تا حدی به دور بودند - به نقد جدی و تند سره‌نویسان و سره‌خواهان پرداخته و تلاش کردند، ضمن دفاع از ضرورت حفظ موارث لغوی زبان فارسی، زبان عصر حاضر را هم از گزند آسیب‌های متعصبان نابینا دور بدارند، و البته همان‌طور که می‌دانیم، جریان سره‌نویسی به دلیل گنگ، نامأنوس و نامفهوم بودنش، هرگز در میان توده مردم معمولی و تحصیل‌کرده، از اقبال برخوردار نشده است و افزون بر آن، جز تعدادی از باستان‌گرایان متعصب، نظیر ذبیح‌بهرروز و ابراهیم پورداوود، عموم استادان فن و محققان

و ادیبان بنام، هیچگاه به این رویه، به دیده مثبت و سازنده، ننگریسته اند.

کتابنامه

- آرین پور، یحیی (۱۳۷۴). *از نیما تا رورگار ما* (ج ۳). تهران: زوار.
- آیرملو، تاج الملوک (۱۳۸۰). *خاطرات ملکه پهلوی*. تهران: به آفرین.
- اشیدری، جهان گیر (۲۵۳۶). *اعلی حضرت رضا شاه کبیر در آینه زمان*. تهران: ماهنامه هوست.
- تقی زاده، حسن (۱۳۷۲). *زندگی طوفانی*. (ایرج افشار، گردآورنده). تهران: علمی.
- (۱۳۲۰). *جنبش ملی-ادبی*. تهران: چاپخانه ارمغان.
- (۱۳۲۶). *لزوم حفظ فارسی صحیح*. تهران: شرکت سهامی چاپ.
- اقبال، عباس (۱۳۳۹). *مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی*. (سید محمد دبیرسیاقی، کوششگر). تهران: دنیای کتاب.
- امیر طهماسب، عبدالله (۲۵۳۵). *تاریخ شاهنشاهی اعلی حضرت رضا شاه کبیر*. تهران: دانشگاه تهران.
- بهار، محمد تقی (۱۳۷۱). *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران* (ج ۱). تهران: امیرکبیر.
- جکسن، آبراهام (۱۳۸۳). *سفرنامه جکسن*. (منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، مترجمان). تهران: علمی و فرهنگی.
- حکمت، علی اصغر (۲۵۳۵). *سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی*. تهران: وحید.
- (۱۳۳۰). *پارسی نغز*. تهران: انجمن ایرانی سازمان فرهنگی یونسکو.
- روستائی، محسن (۱۳۸۵). *تاریخ نخستین فرهنگستان ایران به روایت اسناد*. تهران: نی.
- صفائی، ابراهیم (۲۵۳۵). *رضا شاه کبیر در آینه خاطرات*. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- (۲۵۳۵). *بنیادهای ملی در شهریاری رضا شاه کبیر*. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۵۴). *پیام من به فرهنگستان*. تهران: پیام.
- کیخسرو شاهرخ، ارباب (۱۳۸۲). *خاطرات*. (شاهرخ شاهرخ و راشنا رایتر، کوششگران). (غلام حسین میرزاصالح، مترجم). تهران: مازیار.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۴). *تاریخ شهریاری شاهنشاه رضا شاه پهلوی*. تهران: شورای مرکزی جشن‌های بنیادگذاری شاهنشاهی ایران.
- (۱۳۱۹). *فرهنگنامه پارسی* (ج ۱). تهران: وزارت فرهنگ، دبیرخانه فرهنگستان.
- مؤمنی، باقر (۲۵۳۷). *ایران در آستانه انقلاب مشروطیت و ادبیات مشروطه*. تهران: سپیده و شباهنگ.
- مینوی، مجتبی (۱۳۶۷). *تقد حال*. تهران: خوارزمی.



